

دکتر سید جعفر سجادی

## عین = اعیان = تعیین

از واژه‌هایی که در زبان تازی معانی بسیار دارد و در موارد بسیار بکار رفته کلمه عین است این کلمه و مشتقات آن هم بصورت مفرد و هم بصورت جمع در سخنان فلاسفه و متکلمان و عرفا و محاورات عرفی و اجتماعی نیز در مواردی بکار رفته و بر حسب مورد معنای خاصی را افاده کرده است .

در کلیه زبانهای سامی، عبری، کنعانی اکادی، آرامی و جزانها موجود و معانی اصلی آن از همان زبانها گرفته شده است .

در زبان عبری این کلمه بمعنی چشم، چیزی که دیده میشود، صورت، شکل ظاهری و سرچشمه و در زبان سریانی چشم، چشم داخلی یعنی عقل، سطح، صورت، شکل، عقیده و سرچشمه است .

معانی این کلمه در زبان عربی با حفظ معانی آن در زبانهای دیگر از این قرار است .

۱ - عین ( ع ) چشم : نعم الله بك عیناً . یعنی خدای ترا چشم دهد . ج -

اعین و عیون ( ع ) ولهم اعین یبصرون بها

و عیون ( ع ) عیینه ( مصغر )

۲ - چشمه ج ، اعین ( ائ ) و عیون ( ع ) :

که فلان جنا حوض آبست و عیون تا در اندازد بحوضت سرنگون ( مثنوی )

۳ - عین ( ع ) زنان خوش چشم ج ، عیناء : حورالعین :

حاسدا هر گز نبینی تا تو باشی روی عقل دوزخی هر گز نه بیند روی و موی حور عین  
 ۴- چشمه آفتاب (مثنوی)

۵- چشمه ترازو: عین المیزان ۶- چشم زانو ۷- اهل سرای: ما بالدار عین.  
 یعنی هیچ کس درسرای نیست ۸- مقيممان شهر ۹- نقد حاضر: يقال اشريت  
 بالدين اوبالعين :

۱۰- مردم: يقال بلد قليل العين شهر کم جمعیت

۱۱- طلای مسكوك ۰ ۱۲- دیدبان و جاسوس: يقال بعثنا عيناً ۰ یعنی  
 جاسوسی فرستادیم تا خبر آورد ۰

۱۳- گروه (عَی) يقال جاء فلان فی عين ۰ ای جماعة ۱۴- موجود از هر  
 چیزی ۱۵- حقیقت قبله ۱۶- گزیده از هر چیز ۱۷- مال پیدا و مشخص

۱۸- قوت حاسه بینائی ۱۹- نفس بینائی ۲۰- ذات هر چیزی است  
 يقال: هو هو عيناً و هو بعینه ۲۱- ربا ۲۲- مهتر و بزرگ قوم ج اعیان

۲۳- شریف قوم ۲۴- تابش آفتاب، شعاع آفتاب

۲۵- مروارید ۰ نوعی از مروارید که عین الھر گویند ۰ یا مروارید  
 مدحرج که آنرا خوشاب و نجم گویند ۲۶- دینار ۰ زر:

ھر که محراب نمازش گشت عین سوی ایمان رفتش میدان توشین (مثنوی)  
 ۲۷- انگور ۲۸- جای ریزش آب، کاریز ۲۹- باران چند روزه

۳۰- روان شدن آب ۳۱- خرده و پاره از هر چیزی ۳۲- طفل

۳۳- ابراز کرانه قبله یا از ناحیه قبله عراق یا از جانب راست قبله: يقال  
 نشأت السحابة من قبل العين ۰ ای عن یمین قبله العراق ۳۴- مهیا و موجود از شتر

۳۵- کاریز ۳۶- نظر گاه و منظر مرد ۳۷- انحراف ترازو بیک طرف

۳۸- برادر و مادر پدري ۳۹- نیمه‌انگ از هفت دینار ۴۰- یقین ۰

۴۱- چند دایره تنگ است ۰ يقال بالجلد عین ۰ ای دائرة رقيقة و ذالك

عيب فيه ۴۲- گاو وحشی ۴۳- وام که در آن وام دهنده رانعی نباشد ۰

۴۴- گرداگرد چشم گوسفند ۴۵- عین الديك، چشم خروس

۴۶ - روان شدن آب ۴۷ - مشک آب ۴۸ - زنان که سیاهی و سفیدی چشم آنها به کمال باشد (این همان حور عین است). ۴۹ - مقابل مثل، رایت عینه. دیدم خود او را نه مثل او را ۵۰ - مقابل عرض که همان ذات باشد یا جوهر ۵۱ - هستی ۵۲ - زیبق: عین الحیوة اصطلاح گیمیاگری است. عیون (ع) بسیار چشم زنده. شور چشم عیون (ع) چشمه های آب، نرگس شگفته عیون البقره. انگور سیاه گرد که اهل فلسطین آنرا نوعی از آلو دانند عیون (ع) چشمها. وعین که باین صورت نوشته میشود (ع) حرفی از حروف هجا باشد که از حروف حلقی است عین الفعل. دومین حرف اسم و فعل را گویند. در اصطلاح نحو اسم عین مقابل اسم معنی است ذوعین یا ذوعینین یعنی جاسوس و دیدبان، عائن. آب روان يقال: شربت من عائن. ای من ماء سائل. و چشم کننده. عاینه: اموال و نکهبانان يقال: هذه عاینه بنی فلان. ای اموالهم و اعیانهم. عاینه نیز بسیار از هر چیزی. عیان (ع) یقین در دیدار. يقال لقیته عیاناً. ای معاینه. شخص ج عین (ع) و اعینه، ابنا عیان. دو مرغی است. عیان (ع) آهنی است در متاع عیان (ع) جاسوس. اعین (آ) فراخ چشم. اعین (آ) نیز آنکه سیاهی چشم وی کلان و بزرگ باشد و نیز اعین (آ) گاودشتی نر. عیناء (ع) آماده. گا و وحشی ماده. زن فراخ چشم عیان (ع) جاری شدن اشک چشم عینه. سلف. بر گزیده مال. در علوم فلسفی کلمه عین بمعنی خارج. هستی بکار برده شده است چنانکه گویند ثابت العین یعنی ثابت در خارج یا منفی العین یعنی غیر ثابت در خارج بعبارت دیگر یعنی موجود و معدوم چنانکه گویند: بل الوجود هو نفس تحقق الماهیه فی الاعیان و لیس ما به یكون الماهیه فی الاعیان. وجود عینی مقابل است با وجود علمی یا وجود ذهنی، وجود در عین مقابل است با وجود در ذهن، کون فی الاعیان مقابل است با کون فی الاذهان

لشئ غیر الكون فی الاعیان کون بنفسه لدی الاذهان

و چنانکه گویند. و الامکان و الامتناع لیست ثابتة فی الاعیان بل فی الاذهان ، و نیز عینی مقابل است با اعتباری. گویند موجود متحقق عینی در مقابل موجود

اعتباری فرضی. کل واحد من انواع العدد امر اعتباری لیس بثابت فی الاعیان .  
 و نیز مقابل است با موجود عرضی چنانکه گویند موجود متحقق عینی قائم  
 بنفس است در مقابل موجود متحقق بغیر و بالجمله در فلسفه مایدرك باحدی الحواس  
 الظاهرة است و مقابل وجود غیر هم آمده است که همان عرض باشد  
 و تعین بمعنی تشخیص بکار برده شده است چنانکه گویند التعین ما به امتیاز الشئ  
 عن غیره بحيث لا یشار که فیه غیره . که حدود ممیزه اشیا را تعین گویند و اشیا  
 متعینه هر یک از امور و موجودات را با حدود و ثغور ممتاز خود گویند و یا اوصاف و  
 مشخصات و عوارض مشخصه و ضامم اشیا را تعین گویند که تشخیص و امتیاز هر موجودی  
 بدانهاست و از این جهت است که تعین را مساوی و مرادف با تشخیص دانند و یکی از  
 معانی لغوی عین شخص است

تعین اول نزد صوفیه مرتبت وحدت است و تعین ثانی مرتبت واحدیت است  
**اعیان**

در کشف اللغات آرد اعیان ج ، عین ، بزرگان و برادران و همچشان و  
 ذاتها را گویند و در اصطلاح سالکان اعیان صور علمیه را گویند و در اصطلاح حکماء  
 ماهیات اشیا را گویند و اعیان صور اسماء الهیه اند و اراخ مظاهر اعیان اند و اشباح  
 مظاهر ارواحند ؛

**اعیان ثابت.** عارفان گویند موجودات عالم سفلی و ناسوت به شخصه و با تمام اوصاف و  
 عوارض خود به نحو اعلی و برتر در علم حق تعالی موجود بوده اند و موجودات این جهان  
 کلا و طراً بنحو وجود علمی در علم حق تعالی موجودند و از مرحله علم به مرحله عین  
 آمده اند و ما حصل کلام اسماء الهی را صوری است معقول در علمش و او دانای بذات است  
 و دانای صفات و اسماء خود است و آن صور علمیه بدان جهت که عین ذات اویند و متجلی  
 به تعین خاص و نسبت معین اند اهل الله اعیان ثابت و ثابتة نامند و اهل نظر کلیات را ماهیات  
 و جزئیات را هویات نامند و آن صور فائض میشوند از ذات الهی بواسطه فیض اقدس و  
 تجلی اول پس اعیان ثابتة صور علمیه حق و یا صور علمیه اشیا اند در علم حق که بواسطه  
 فیض اقدس آن اعیان و استعدادات اصلی آنها در علم حق حاصل شده و بواسطه فیض مقدس  
 آن اعیان بالوازم و توابعشان در خارج متحقق شوند

بدین ترتیب ذات حق مبدأ و منشأ تمام موجودات است و موجودات همه صور علمیه حق اند که تحقق و تقرر آنها بذات است و درمرحله عین بواسطه تجلیات خاص حاصل شده اند و تمام موجودات جهان وجود اسماء الله و صور علمیه حق اند که در مراحل مختلف بواسطه تجلیات متعدد بصور گوناگون نمودار گشته اند و تمام موجودات عالم اعیان ثابت و صور علمیه و اسماء الهیه اند .

الاعیان من حیث انها صور علمیه لا توصف بانها مجعولة لانها حیثیة معدومة فی الخارج و المجعول لایکون الاموجوداً ...

و اعلم ان للاعیان الثابتة اعتبارین . اعتبار انما صور الاسماء و اعتبار انما حقایق الاعیان الخارجية فهی بالاعتبار الاول كالابدان للارواح و بالاعتبار الثاني كالارواح للابدان ...

و الاعیان من حیث هی، ارواح للحقایق الخارجية و الاعیان الممكنة مفاتیح الشهادة ...

و بالجمله عالم اعیان عالم صور علمیه و اسمائیه است که درمرحله برزخ عالم مثال گویند .

اعیان جوهریه . مراد از اعیان جوهریه جواهر است مقابل اعیان عرضیه که موجودات عرضیه است

اعیان اجناس عالی . مراد از اعیان اجناس عالی اجناس عالیه مقولات عشر است که یک مقوله جوهر و نه عرض باشد .

اعیان ممکنات . مراد از اعیان ممکنات . موجودات ممکنه اند چنانکه گویند و الاعیان الممكنة تنقسم الی الاعیان الجوهریه و العرضیه و الاعیان الجوهریه کلمات متبوعات و العرضیه کلمات تابع : اشاره شد که کلمه اعیان بصورت جمع بمعنی بزرگان، برادران و ذاتها و اشراف بکار برده شده است . درطبقات اجتماعی اعیان به افراد میرز و رجال سرشناس گویند و گاه کلمه اشراف و اعیان مترادف آورده شده است و گاه از اشراف اشخاصی را خواهند که در جنبه عمل و علم متحلی بفضائل اخلاقی باشند چنانکه پس از حضرت

رسول (ص) اولاد و ذریه او را اشراف نامیده اند بدان جهت که آنها میبایستی رعایت شئون خانوادگی خود را بنمایند و از انجام منکرات و ارتکاب منہیات و خوردن اموال نامشروع و عویاز کات که او ساخ اموال مردم است خودداری کنند و نقابت اشراف و یا نقابت سادات رئیس و سرپرست سادات را میگویند که میبایستی مراقب حال و وضع آنها باشد و یکی از مناصب مهم اسلامی نقابت اشراف و یا سادات بوده است. در عنوان نامه‌هایی که خلفاء به نقباء اشراف مینوشتند رعایت نهایت ادب و احترام را میکردند و اغلب سقایت حاج و دیوان مظالم بدانها سپرده میشده است و این وضع تا پایان حکومت عثمانی ادامه داشت.

و بهر حال کلمه اعیان با توجه بمعنی لغوی آن مقابل اشراف است

در طبقات اجتماعی یونان بر اصل ترتیب حکومت اجتماع از نظر ارسطو حکومت اعیان همان حکومت طبقه فاضله است عملاً و علماً که در عین حال حکومت اعیان تشکیل مییابد از فضلا و حکماء که متصف بصفات محموده باشند و بدین طریق اعیان و اشراف مترادف میشوند

و بالجمله حکومت در مدینه فاضله افلاطون و ارسطو بر مبنای فضل و علم و دانش است و حکومت اعیان که مورد پسند آنهاست حکومت افاضل و اشراف بر اساس معنویات است. در صدر اسلام نیز با اصل «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» اساس شرافت صفات محموده اخلاقی و تقوی قرار گرفت و به مرور زمان و در ادوار مختلف این کلمات معانی اصیل خود را از دست داده اند و بیشتر جنبه‌های مادی در تحقق این لغات اثر بخشیده است. بطوریکه در اثر اهمیت زیاده از حد بامور مادی و اقتصادی این دو واژه سرگردانند و مصادیق خود را گم کرده اند.

و بهر حال از رساله خواجه طوسی بنام اوصاف الاشراف نیز معلوم میشود در اسلام ملاک اشرافیت جنبه‌های وارستگی و اخلاق و علم و عمل بوده است نه جنبه‌های مادی و ثروت و مکن.

در طبقات اجتماعی حکومت‌های ایران قبل از اسلام اعیان . اشراف . عظماء

اشراف و اهل البیوتات و نجباء طبقات درباریان بوده‌اند و این وضع میرساند که در ایران قبل از اسلام بویژه در آواخر حکومت ساسانیان ملاک در اطلاق کلمات نجباء و نقباء و اشراف و اعیان تعیین از لحاظ مادی و مالی و ثروت بوده است و این کلمات بنحو نامطلوبی مصادیق خوب خود را از دست داده‌اند تحقیق در این امر که این لغات در چه تاریخ و زمانی در طبقات اجتماعی بر علماء، موبدان هیربدان، قضاة مغان و معلمان اطلاق شده و در چه نوع تحولاتی تغییر موضوع و مصداق داده و جز آن خارج از عهده این مقالت و شاید این بنده است.

#### بد نیست بدانید که :

در روسیه تعداد ۸۰۰۰ روزنامه و مجله با تیراژ ۴۴ میلیون نسخه منتشر میشود و در کامرون فقط یک روزنامه با تیراژ دویست شماره.

در سال ۱۹۵۴ در انگلستان تعداد ۱۹۱۸۸ جلد کتاب منتشر شده که ۷۶۳۴ جلد آن درباره ادبیات بوده و در همان سال در کشور کوچک مناکو فقط ۵ جلد کتاب چاپ شده است و در ژاپن ۱۹۸۳۷ جلد کتاب مختلف منتشر شده و رتبه اول را در دنیا حائز گردیده است. در آمریکا ۱۱۹۰۱ جلد و در ایران ۳۹۱ جلد که تعداد ۲۰۲ جلد آن درباره ادبیات بوده است.

از ۸۵۰۰۰۰۰۰ محصلی که همه ساله در مدارس آلمان نام نویسی میکنند ۲۲۰۰۰۰ نفر آنها در مدارس حرفه‌ای به تحصیل اشتغال دارند.

در چین همه ساله ۵۵ میلیون نفر در کوردها، مدارس و دانشگاهها ثبت نام میکنند و پس از چین آمریکا با ۵۵ میلیون محصل مقام دوم را در دنیا حائز است و بعد از آن هندوستان با ۲۵ میلیون مقام سوم را دارا میباشد.